

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به این بود که بعضی از روایات دارد که در اموال سلطان خمس داده بشود، و مرحوم شیخ به آنها تمسک کردند برای ما نحن فیه. البته با یک تنقیح مناط حالا با یک تصرفی. چون آن روایات موردش عمل سلطان است. ما نحن فیه این بحث هم گذشت اصلاً، همین روایت را هم ما خواندیم. در بحث ولایت، قبول ولایت از قبل سلطان.

ما نحن فیه جایزه از طرف سلطان است. غیر از روایت به اصطلاح عمل سلطان است. آن یعنی حقوقی که می‌گیرد، کار می‌کند در دستگاه خلافت در دستگاه ظلمه‌ای که بودند یا الان هستند، کار می‌کند، حقوق ماهیانه می‌گیرد. این روایت موردش آنجاست.

ما نحن فیه نه، جایزه اصلاً، البته عرض کردیم ظاهراً جایزه مطلق باشد و کسی هم که کار می‌کند، اگر پول غیر طبیعی بدهند، امروزی می‌گویند مزایا، حقوق و مزایا، ظاهراً کلمه جایزه شامل تمام یعنی غیر از حقوق، شامل مزایا، هدیه، صله، و به افرادی که کار نمی‌کردند، مثل فرض کنید موسی بن جعفر سلام الله علیه که در دستگاه نبودند، فرض کنید به مناسبتی عیدی غیر عیدی فرض کنید مثلاً چند کیسه بدره به قول خودشان، این مثل همین زمان ما بسته‌ای بود، هر بدره‌ای ده هزار تا بود. ده هزار درهم را یک بدره می‌گفتند، یک کیسه بود. گاهی دارد که مثلاً فرستادند خدمت موسی بن جعفر (ع)، این اصطلاحاً جوایز است.

پس روایت در مورد حقوق است. می‌خواهیم تعمیم بدهیم به جوایز.

عرض کردیم این روایت را مرحوم در این کتاب جامع الاحادیث در جلد ۱۰ که در باب خمس و اینها است، همان ابواب اولش فرضه و فضله، باب یازده، حدیث یک، این حدیث فعلاً از منفردات مرحوم شیخ طوسی است. در مصادر دیگر اصحاب ما نیامده است. من فقط یادم رفت، الان یادم آمد، یعنی قبل از ده دقیقه‌ای بنا بود دیشب یا صبح نگاه بکنم. به ذهنم می‌آید شیخ فتوا هم به این در نهاییه داده باشد. الان دقیقاً در ذهنم نیست. اگر نهاییه مرحوم شیخ در این دستگاه هست، همان اول مکاسب، اول بیوع مکاسب، عمل سلطان و اینهاست. ببینید در آنجا دارد که یخرج خمسة فالیبعث بخمسة الی اهل البیت.

.....
علی ای حال این هم جزو لوازم پیری و آخر عمری این طوری است. محمد بن احمد بن یحیی عن احمد بن الحسن بن علی، دیروز توضیحاتش گذشت. و خب راجع به این سند عرض کردم معروف است بین اصحاب ما، موثق است و عده زیادی از اصحاب مخصوصا این موثقات عمار را قبول دارند به خاطر توثیقی که شده است.

و عرض کردیم از وقتی که مرحوم علامه این اصطلاح را گذاشت، غالبا تا یکی دویست سیصد سال بعدش، غالبا موثقات را قبول نمی کردند. حتی مثل مرحوم صاحب مدارک فقط به حدیث صحیح عمل می کرد. یکی دو مورد شاید از دستش در رفته، در کتاب مدارک که روایت از بنی فضال است ایشان قبول کرده، صاحب حدائق هم به ایشان حمله می کند بعضی جاها که ایشان موثقات را عمل نمی کند، لکن در فلان مورد عمل کرد. خب از دست ایشان در رفته، این هم موثق بوده عمل نکرده، این معلوم است اشتباه شده است.

علی ای حال کیف ما کان آنچه که بین اصحاب چون دیروز یک تاریخی را هم گفتیم حالا برای اینکه تکمیل بکنیم، بین اصحاب از زمان علامه بعد از آمدن این اصطلاحات متعارف شد، این بود به حدیث صحیح عمل می کردند، به حسن هم عمل می کردند. لکن نکته اش این بود، حدیث صحیح مطلقا حجت بود، حدیث حسن اگر معارض نداشت حجت بود. چون الان در حوزه های ما دیگر این تفکر الحمد لله وجود ندارد. دو درجه از حجیت قائل بودند. یک درجه که حجت تمام بود و آن حدیث صحیح بود، حتی اگر معارض داشت. باید در معارضش یک فکری می کردند، جمع و جور می کردند. و لکن حدیث حسن را به شرطی که معارض نداشت قبول می کردند. و لذا احادیث حسنه را هم ذکر می کردند.

دیروز عرض کردیم مرحوم صاحب منتفی، مرحوم صاحب معالم، منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح والحسان. آن وقت هم چون خودش ایشان دارای مبنا بود و روی رجال کرده بودند، حدیث، چهار قسمش کرده بودند. صحیح عند المشهور، صحیح عنده، حسن عند المشهور، حسن عندی، عندی حالا ما می گوئیم عنده، یعنی عندی.

در این منتقی چهار دسته حدیث آوردند به همین ترتیبی که گفتم. صحیح مشهور، صحیح عندی، و حسن مشهوری و حسن عندی. چهار تا آوردند. موثقات را ایشان نیاوردند. و معروف بود اشکال همان معروف که خداوند متعال می فرماید ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و انحراف عقیده بزرگترین فسق است دیگر، از آن فسق بالاتر نمی خواهیم کسی که واقعی بوده یا فطحنی بوده اینها قبول نمی کنیم.

این راجع به حدیث عمار به لحاظ مذهبش. و عرض کردیم هر چهار تا فطحی هستند و توثیق شدند. یکی کوفی است، سه تایشان مدائنی هستند. توضیح سابق گذشت. صحبت های زیادی شده است.

س: ۲۹:۰۶

ج: بیشتر از مخصوصا ابن فضال و اینها به نظرم می آید بعد از مثل محقق اردبیلی و اینها، بعد از سال ۱۰۰۰ به نظرم یواش یواش که مثلاً قبول کردند خبر ثقه را. آقای خویی چون خبر ثقه را اصلاً قبول دارد، ایشان به حسن هم عمل نمی کند. به عکس آن مشهور قدما.

س: استاد عبارت نهاییه را

ج: بخوانید

س: و یجتهد ان یخرج من جمیع ما یحصل له من جهة الخمس

ج: هان، بله بله، خودم خواندم، اصلاً آوردم کتاب را همین را خواندم. ما یخرج من جهة لکن خمس را بعد یتصدق و بعد هم به صله به اخوان بکنند. این طوری دارد.

س: ۱۴:۰۷

ج: و لیتصدق بالباقی، خودم خواندم اصلاً این عبارت را.

نه اینکه در حقوق، چون مطلق آورده آن عبارت را

س: جمیع ما یحصل له من جهة

ج: بله.

نه در خصوص اینکه به این روایت عمل کرد. پس همان که من یادم می آید همین بحث همین جا چند روز پیش گفتم ایشان جمع کردند بین این روایات، پس همان نکته جمع کردن است. جمع کردند. می گویم یادم نبود هر چه فکر کردم به حسب ذاکره خودم یادم نبود که ایشان به متن روایت آورده باشند.

عرض کردم که جمع کردند، جمع کردند بین خمس و بین صله به مومنین و بین مصرف خودش. این نحوه جمع است.

علی ای حال این روایت این است. بعد عرض کردم یک نکته ای که راجع به روایت عمار به طور کلی است، که مثل مرحوم صاحب جواهر هم چیز دارد، اگر بعضی آقایان خواستند این هم بد نیست. می شود یک رساله مانند کل مواردی که در کتاب جواهر اسم این روایت

.....
عمار را برده شاید آنهایی که من تا حالا دیدم، مثلاً فرض کنید من باب مثال، پنجاه مورد روایت عمار آورده، ۴۵ مورد گفته المعروف بکثرت الشذوذ، یعنی صاحب جواهر همیشه یک تعلیق دارد که روایت عمار خیلی شاذ دارد، شذوذ زیادی دارد.

یک نکته در روایت عمار شذوذ روایت عمار است. یک نکته دیگری که در روایت عمار آمده و عده‌ای معتقدند این است که ایشان خیلی به اصطلاح عربی اش خوب نبوده است. مال مدائن بوده که همان تیسفون، تیسفون سابق بوده، و احتمالاً مثلاً خوب بله، چون یک روایت داریم که هشام گفت به حضرت صادق (ع) عرض کردم که عمار روا عنک ان نافلة فريضة، حضرت فرمود من این حرف را نزد من، من گفتم اگر جبرانی نقصی در فرایض بشود به نافله. شاید عمار در ذهنش آمده حالا جبر فريضة اگر بخواهد به نافله بشود پس نافله هم فريضة می شود. شاید مثلاً. البته آن احتیاج به یک توجیه دیگر هم دارد که فعلاً وارد بحثش نمی خواهم بشوم.

به هر حال این هست. یعنی این نکته که روایات عمار یک مقدار تعقیب دارد. یک مقدار و نسبت داده شده به مسئله این که ایشان مثلاً خیلی مسلط به عربی نبوده، لذا مطالبی را که نقل کرده مشکل دارد.

عرض کنم حضورتان نکته مهمش در روایت عمار به نظر من حالا نمی خواهیم وارد بحث بشویم، من فکر می کنم عمار این کتابی را که نوشته، مثل کتاب مرحوم من لا يحضره الفقيه صدوق است، مرحوم صدوق، یعنی سعی کرده جمع بکند بین فتوا و روایات. یک کتاب عملی بوده، کتاب روایی صرف نبوده است. و کتاب بنی فضال کتاب روایی صرف بوده است. دیروز یک سوالی را مطرح کردم و خودش حالا این متن چه جوری بوده، یک فشردگی خاصی دارد. یعنی یک نوع تعابیر خاص خودش است، ادبیات خاص خودش است. این احتمال پیش ما آمده که یک نوع کم و زیادی از خود ایشان توش باشد. یعنی یک متنی را از امام (ع) شنیده، بعد کم و زیادش کرده که به شکل متن فقهی در بیاید. لذا احتمالاً یک مقدار آن شذوذ بالا نتیجه اش این باشد، مظهرش این باشد. بعید است خودش این قدر مطالب شاذ را نقل کرده باشد.

احتمال دیگر توجیهی است که تا حالا به ذهن ما آمده، این هم انقداح نفسی است چند سالی است که نکند این در حقیقت عرض کردم این کار خیلی سنگینی هم هست، و این کار اگر تحقیق بشود بسیار کار خوبی است. کارهای شخصی خودش است. و چون متن، یک متن فقهی فشرده بوده، لذا منشأ شده که عبارات کتاب، با یک نوع ابهام و غموض روبرو باشد. این به خاطر این است که این مصدر، یک مصدر فشرده‌ای است.

یک روایتی هست الان می‌توانید بیاورید خیلی آقایان، آقای حکیم، دیگران، آقای خویی، از قبلی‌ها حاج آقا رضا دیگران همه‌اشان نوشتند این روایت تناقض دارد.

ان اردت ان تقوم فقعد، اگر بیاورید روایت را، او اردت ان تقعد فقم، در باب سجده سهو، می‌گوید در این موارد شما باید سجده سهو بکنید. ذیلش دقیقاً خلافش را می‌گوید یعنی معارضش صحبت می‌کند. که عرض کردم همه آقایان معترفند که این روایت جزو روایاتی است که عمار نقل کرده، اگر آوردید در وسائل هم هست در ابواب

س: تهذیب دارد؟

ج: بله تهذیب دارد. آوردید؟ بخوانید روایت را

س: سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن السهل ما يجب في سجدة سهو فقال اذا اردت ان تقعد فقم او اردت ان تقوم فقعد،

ج: این قیام و قعود جابجا شد.

س: او اردت ان تقرأ فسبح او اردت ان تسبح فقرء فعلیک سجدة السهو، فلیس فی شیء مما یکرمه به الصلاة سهو عن الرجل اذا اراد

ان یقعد

ج: عن الرجل، ببینید و عن الرجل اذا اراد ان یقعد

س: فقال ثم ذکر من قبل ان یقدم شیء او یحبس شیء قال لیس علیه سجدة السهو حتی یتکلم.

ج: خب در اینجا می‌خواسته بنشینند بلند شده، امام (ع) فرموده لیس علیه السجدة حتی یتکلم. در حالی که آنجا فرمود که اگر

می‌خواست بنشینند، بلند شد، باید سجده سهو. اینجا می‌فرماید لیس علی شیء حتی یتکلم.

لذا خیلی معروف است این روایت که همچنین خیلی صدر و ذیلش هم نزدیک هستند، خیلی دور نیستند. صدر روایت می‌گوید اگر

می‌خواست بنشینند بلند شد، سجده سهو دارد. ذیلش می‌گوید نه، بلند شد می‌خواست بنشینند بلند شد، می‌فرماید لیس علیه شیء حتی

یتکلم. این یکی از روایات حالا خوب شد حالا آدرش و سائلش هم می‌خواهید بدانید آقایان مراجعه کنند. این هم به قول شوخی بعضی

دوستان مشق شب. رویش فکر بکنید البته مرحوم حاج آقا رضا اینها یک توجیهاتی کردند که توجیه نمی‌کردند بهتر بود. خیلی دور از آبادی

است.

.....
علی ای حال این روایتی که به نظر آقایان جزو متناقضات است خیلی دیگر اشکال به عمار وارد است، ما توضیح دادیم که روایت کاملاً دقیق است و درست هم هست و علمی هم هست. توجه نشده، اینها یک مقدار ظاهراً بالاخره بعد از گفت با مکاشفات و الا از راه عادی نه، ظاهراً این شخص خیلی مثلاً ذهنیت خاصی داشته، تعابیر خاص فقهی آورده که طبیعتاً بعید است کلام امام باشد. فکر می‌کنم صیاغه، صیاغه با صاد و غ، یعنی ریختن، سبک کلام، ریختن کلام کار خودش باشد. مفردات و مضمون را از امام (ع) گرفتند به این سبک و سیاق ایشان درآوردند. ظاهراً این طور باشد.

به هر حال این مثال خیلی بارزی از ... اما در کتاب جواهر الا ما شاء الله، عرض کردم از کسی حال داشته باشد، با همین کامپیوترها می‌توانید در بیاورد، روایات عمار را در جواهر، می‌گویید شاید در حالا آن که من دیدم شاید مثلاً چهل مورد در کل جواهر نه اینکه یک جای معین، چهل مورد که دیدم، سی و پنج شش موردش نوشته و هی من روایه عمار المعروف بکثرة الشذوذ، اگر کسی اینها را جمع بکند معلوم می‌شود چقدر شذوذ فراوانی ایشان لا اقل در مثل جواهر به ایشان نسبت دادند.

کار کردن روی روایت ایشان خیلی خوب است. انصافاً موارد و عرض کردم به ذهنم می‌آید از اینکه در آن سوال معروف از امام هادی (ع) هم سوال نکردند، عرض کردیم همه به ذهن خودم است. چند بار من عرض کردم این مطالبی است که جایی ندیدم، از کسی هم نشنیدیم، هر چه هست حدسیات خودم است. حس می‌کنم چون این کتاب فقهی بوده، روایی صرف نبوده، به قول آقایان حدیث مجرد نبوده است. کتاب بنی فضال حدیث مجرد است. لذا بیوتنا منها ملاء، یعنی کتب بنی فضال حدیثی است دیگر از امام (ع) نقل کرده خودش ثقه، مخصوصاً پدرش. البته پسر که علی باشد از پدر نقل نمی‌کند. می‌گویید سنم کوچک بود از ایشان نقل نمی‌کند. به واسطه دو برادرش، محمد و احمد از پدر نقل می‌کند. یک حدیث مفصلی هست که حالا من چون بعضی نکات جانبی دارد نمی‌خواهم الان توضیح بدهم. حدیث مفصلی است بلکه مجموعه احادیثی است ایشان مستقیم از پدرش نقل می‌کند. آن ظاهراً جعلی است. آن مجموعه جعلی است. دیگر حالا چون یک نکاتی دارد و عده‌ای از احادیثی که بر السن مشهور است از آن کتاب است، وارد آن بحث نمی‌شویم.

عرض کنم این راجع به این.

نکته‌ای که پیش ما خیلی باز اهمیت دارد، خیلی زیاد اهمیت دارد، این است که خب در کتاب آقایان، من نکاتی را عرض می‌کنم که نگفتند، که خیلی به ذهن ما مهم است، این است که همین کتابی که یعنی شواهد ما نشان می‌دهد، ما از عمار بن موسی غیر از این راه هم داریم. لکن چون همه فطحنی هستند، به احتمال قوی آنچه که با این سند است، از کتاب عمار است. آنچه که با این سند است. همین

فطحیه به قول آن آقا. بقیه شاید روایت مفرد باشد، شاید هم کتاب عمار باشد. اما آنچه که به این سند است، احمد بن الحسن الی آخره، ظاهراً کتاب خود عمار است. این کتابی بوده که عمار بوده و کتاب مهم فقهی پیش خود فطحیه بوده است.

حالا خود کتاب، خود کتاب عمار سبک و سیاقش چه جور بوده؟ ما یکی دو مورد داریم که نسبتاً متن مفصلی است از کتاب عمار. اگر الان آن متن را جلوی ما بگذارند، اصلاً ممکن است بعضی‌ها را ما حدیث ندانیم، فتوای خود عمار بدانیم. آنجایی که الان مفصل دست ما رسیده، در کتاب طهارت شیخ طوسی منفرد آورده است. حدود یک صفحه است از کتاب عمار، که یکی هم همین کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر، و سئلته قال و سئلته و قال اینطوری است. حدود یک صفحه این الان کتاب عمار است بعینه. حدود یک صفحه. اگر آن به قول امروزی‌ها آنالیز بشود به قولی تحلیل بشود انسان گاهی حس می‌کند خود کتاب خالی از تشویه نبوده است. خود کتاب خیلی صاف صاف نبوده است. اگر آن یک صفحه‌ای که به ما رسیده، یک نسبتاً دو تا نیم صفحه هم در باب عقیقه رسیده به ما. آن هم احتمالاً مجموعه‌ای از فتاوا باشد.

به هر حال یک نکته‌ای که چون دیگر نمی‌خواهم امروز وارد این بحث بشویم. من فقط نکات را عرض می‌کنم که آقایان خواستند بعد کار بکنند، آن یک صفحه اگر تحلیل بشود که در تهذیب هم آمده منفرداً طبیعتاً در وسائل هم تقطیعش کرده، چند تا سوال است. سوال و جواب متعدد، در طهارت هم هست. کتاب خالی از تشویه نیست. انصافاً بینی و بین الله. اگر آن یک صفحه را مرآة بقیه کتاب قرار بدهید، کتاب خالی از تشویه نیست. مشوه است انصافاً کتاب مشوهی بود. شاید هم بیوتنا منها ملاء نبوده اصلاً کتاب خیلی پیش شیعه جا نیفتاده بوده است.

این هم یک نکته که اگر بخواهیم یک گزارش اجمالی از وضع کتاب و تدوین کتاب که در قرن دوم، میانه‌های قرن دوم نوشته شده و به ما الان رسیده این است. چون کتاب الان تقسیم شده، نمی‌دانیم با این تقسیم چیست.

نکته سوم عرض کردیم روایات عمار خصوصاً با این سند، که به ما رسیده، نسبتاً حالا یک مقدار معتنا بهش حالا مثلاً می‌شود بگوییم توسط کافی رسیده، بعد از ایشان توسط شیخ صدوق، مقدار کمش به ما رسیده، باز هم نسبت عموم و خصوص من وجه است. بیشترین قسمتی که ما الان داریم، توسط شیخ طوسی به ما رسیده است. یعنی اگر روایت عمار را جمع بکنیم، چون یک وقتی عده‌ای از دوستان جمع کرده بودند، آنجا خیلی فواید دارد این کتاب انصافاً یکی از مصادر مهم ما در قرن دوم بوده است. شذوذ آنجا زیاد است. نسبت نقل آنجا زیاد است. و انفراد شیخ طوسی است. خوب دقت بکنید.

ما همیشه عرض کردیم باید روی کارهای شیخ طوسی یک کار کلی بشود. یکی انفرادهای شیخ طوسی است. چون مرحوم شیخ طوسی در فقه، در اصول، در حدیث، در رجال، در فهرست، در تمام اینها انفراد دارد. و یک مجموعه ای اگر بشود چند بار اینجا مطرح کردیم، به ذهن من می آید اگر بخواهد با تحلیل علمی باشد، بین ۲۵ جلد تا ۳۰ جلد بشود که بخواهیم به زبان عربی هم باشد، خصائص مدرسه الشیخ الطوسی. خصائص یعنی انفرادات. ویژگیهای مکتب شیخ. خصائص مدرسه الشیخ الطوسی، یکی یکی در رجال، در فهرست، در حدیث، در فرض کنید فقه مقارن، فقه مأثور، آنجایی که ایشان منفرد، مثل همین فتوایی که الان ایشان اینجا منفرد شدند.

س: اینها کار نشده اصلاً؟

ج: اصلاً هیچ کار نشده است. خب کار سنگینی هم هست، نه اینکه نشده، واقعا کار سنگینی است دیگر. خیلی سنگین است یک بخواهد استخراجش بشود، سه چهار جلد بشود، اما اگر بخواهد تحلیل بشود بین ۲۵ تا ۳۰ جلد

س: مگر نفرمودید مذهب ما مذهب شیخ طوسی است. آن وقت چطور مثلاً انفراداتش مثلاً

ج: خب همین با همان انفرادات مذهب شده است دیگر. با همان انفرادات دیگر

س: یعنی چه؟

ج: یعنی همانهایی که ایشان انفراد دارد، همان انفرادها الان جا افتاده است. فرض کنید سماعه را ایشان گفت واقفی، الان همه می گویند واقفی است. در حالی که ما عرض کردیم شاید خود نجاشی معتقد است ایشان واقفی نیست. اما آن که الان جا افتاده واقفی است، همه نوشتند واقفی. البته غیر از شیخ طوسی، مرحوم شیخ صدوق هم می گوید واقفی است. منحصر به شیخ طوسی نیست.

و غیر ذلک، زیاد است موارد بسیار زیاد، همین هدف ما از این خصائص این است که بگوییم الان این مکتب با این انفراداتش شده مکتب. اگر انفرادها را جدا بکنیم، خیلی جهات عوض می شود. مثلاً همین حدیث را شیخ منفرد آورده. خب یک مسئله مهمی هم هست. الانش هم مهم است. الان شما در کشورهای اسلامی این همه هستند، هستند بعضی از فقها هم فتوا می دهند، در کویت، سعودی، الی آخره، می گوید شما شیعه هستی، کارمندی، خممش را بده، اول ماه که حقوق را می گیری خممش را بده. استنادا به همین روایت. فالیبعت بخرمسه الا ... خب این انفراد شیخ است. انفراد یعنی این. دقت فرمودید؟

یعنی نه مرحوم کلینی این را آورده، نه مرحوم صدوق آورده است. با اینکه مصدر هم کاملاً واضح است کتاب نوادر الحکمه است. یعنی کاملاً واضح است و قطعاً این کتاب در اختیار هر دو بزرگوار بوده است. چون هر دو در قم نوشتند. اصلاً اصل این کتاب مال قم است که مال هر دو بزرگوار است، کلینی و صدوق. هر دویشان نیاوردند. مخصوصاً اگر صدوق را مرآة ابن الولید قرار بدهیم به نظر خود بنده. یعنی در حقیقت ابن الولید بینید در قرن چهارم یک تفکر آمد که این روایت را حذف بکنند. هم ابن الولید حذف کرده هم کلینی. یک صد سال بعد در قرن پنجم شیخ طوسی قبول کرد. دقت کردید چه می خواهم بگویم؟

آن وقت این آمد، البته الان همه فتوای ما این نیست. راست است قبول دارم. اما خب عده‌ای فتوا به آن دادند دیگر. این که ما می‌گوییم مکتب شیخ طوسی شده مکتب تشیع، روی همین افرادها، تمام نظر ما روی این افرادها است. البته ایشان فتوا داده اما جمع کرده، بین مجموع نصوص جمع کرده است. بخصوص این به متن این فتوا نداده. نه ایشان نداده، فرض کنید در فقه الرضا هم نیامده، در مقنعه شیخ مفید هم نیامده. دقت می‌کنید؟

همین مسئله نذر در حج، این فقط در شیخ طوسی آمده است. در کتاب کافی نیامده، فقیه نیامده، مقنعه شیخ مفید، بزرگان ما نیاوردند. حتی همین مسئله معروف در خنزیر که هفت بار در خوک هفت بار، این منحصر در کتاب تهذیب آمده، هیچ جای دیگر نیامده است. از کتاب علی بن جعفر هم نقل می‌کند. چند نسخه هم ما از علی بن جعفر داریم، در هیچ نسخه علی بن جعفر هم نیامده است. بلکه اعجب از آن، شیخ طوسی در هیچ فقهی اش هم فتوا نداده. نه در نهاییه به این فتوا داده نه در مبسوط و نه در خلاف. این هم چیز عجیبی است. نه در مبسوط و نه در... به این روایت، روایتی که خودش تنها آورده، منفرداً آورده است.

این مراد ما از افرادها این است. دقت می‌کنید؟ خب عرض کردم الان علامه چون مرحوم محقق و ابن ادریس فتوای به استحباب دادند در همان مسئله خنزیر. علامه چون گفته سندش صحیح است و ظاهرش وجوب است، قائل به وجوب، سبع مرات، این سبع مرات همان یک روایت است. الان هم فتوا بر همان است. الان کتابهای فقهی ما فتوا بر همان است که هفت بار، برای خوک هفت بار می‌گویند باید بشورید. برای سگ سه بار، برای خوک هفت بار. این تاریخش این است که به شما گفتیم. خود شیخ طوسی که منفرداً روایت آورده، در هیچ کتاب فقهی اش هم فتوا نداده. این هم خیلی عجیب است. اصحاب هم بعد از ایشان یک عده‌ای آوردند مثل مرحوم محقق در شرایع فتوای به استحباب داده، علامه اولین کسی است که روایت را گفته، ببینید چون مبنایش حجیت خبر تعبداً است، روایت صحیح است، شیخ در تهذیب آورده، کتاب علی بن جعفر است. سنده الی علی بن جعفر صحیح. فقط فتوا ندادند گفتند استحباب. خب چرا بگوییم

استحباب، می‌کنیمش واجب. الی یومنا هذا الان در فقه ما آمده است. الی یومنا هذا الان شما رسائل عملیه در باب خنزیر هفت بار باید شسته بشود.

به هر حال اگر بخواهیم اینها را بگوییم طول می‌کشد، هم قواعد کلیه هم فقهی، خیلی زیادند، جا افتاده، من روشن شد؟ با همین انفرادها

آن وقت اگر ما این انفرادها را رویش کار بکنیم، تحلیل بکنیم، بررسی بکنیم، ریشه یابی بکنیم، خوب طبعا مخصوصا با این سعه نظری که من عرض کردم، بتوانیم کل معارفی را که شیخ وارد شده، کلی اش را بحث بکنیم نه دانه دانه. رجالش به لحاظ رجالی، فهرستش به لحاظ فهرستی، اصولش به لحاظ اصولی و الی آخره.

این هم یک نکته. نکاتی را که من عرض می‌کنم فعلا رویش کار بکنید خیلی خوب است.

نکته دیگری که در ما نحن فیه هست این است که معظم آنهاپی را هم که صاحب وسائل فرموده شاذ است، انفرادهای شیخ طوسی است. خوب دقت بکنید. چون عرض کردیم یک مقدار کلینی آورده، کمتر از او صدوق آورده، زیادتر از هر دوشان به مراتب شیخ طوسی آورده است. از آن مقدار زیادی هم که ایشان آورده، بیشترین قسمتش از همین کتاب نوادر الحکمه است. همین کتاب نوادر الحکمه‌ای که گفتم. از کتاب سعد بن عبدالله هم دارد. آن هم همین طور است. سعد بن عبدالله عن احمد بن الحسن تا آخر سند.

این نکته بعدی بود. نکته بعدی که در اینجا هست که خیلی هنوز هم برای من شبهه دارد. فقط در اینجا نیست، جاهای دیگر هم دارد. شواهد ما نشان نمی‌دهد که مرحوم محمد بن احمد صاحب نوادر الحکمه به کوفه آمده باشد. لذا نمی‌دانیم ایشان چطور از احمد بن الحسن نقل کرده است؟ احمد بن الحسن ابن فضال پسر. چطور از ایشان نقل کرده؟

چون شواهد ما کاملا روشن است، من چند بار گفتم نکته لطیفی است. اصحاب مذاهب فاسده شیعه قم نیامدند. با تحقیقاتی که شده. جز غلات. یعنی ما از زیدیه در قم نداریم، فطحیه در قم نداریم، واقفیه در قم نداریم، اسماعیلیه که اصلا کلا نداریم در قم و غیر قم نداریم. در قم اسماعیلی نداریم. مثلا ابن فضال‌ها پدر، پسر، هیچ کدامشان نداریم که قم آمده باشند.

این که مرحوم محمد بن احمد کوفه رفته باشد هم شواهد واضحی نداریم. الان شواهد واضح... بله سعد بن عبدالله ایشان کوفه رفته است. رحل فی طلب الحدیث. لذا ایشان در کوفه از احمد نقل کرده است. لذا این هم می‌گویم تا حالا این شبهه را کسی مطرح نکرده، این شبهه هم به ذهن ما آمده که این کیفیت تاریخ تحمل حدیث چه جوری است این روایتی که این مصدر توش هست. خوب دقت کردید

چه شد؟ چون بنا به این شد که روایاتی که با این سند است، یعنی در کتاب نوادر الحکمه است، مقدار زیادی اش را شیخ آورده، و مقدار زیادی اش هم اصحاب عمل نکردند، خود قمی ها. آیا این معنایش این بوده این به نحو وجاده بوده، اشکال در تحمل حدیث داشتند؟ چون می گویم این مباحث تا حالا مطرح نشده، ما فعلا به لحاظ شک تردید مطرح می کنیم که بعدها انشاء الله جوابش پیدا بشود.

چون اگر این آقا کوفه نرفته باشد، آن آقا هم قم نیامده باشد می شود وجاده دیگر. طبیعتا می شود وجاده دیگر.

س: سفر حج نرفته ۲۸:۴۳

ج: خب سفر حج معلوم نیست حالا کوفه رفته باشد.

س: از قم می رفتند بغداد، کوفه می رفتند

ج: می رفتند بصره، از بصره از طریق همین چیست به اصطلاح، وادی العقیق آنجا، از آنجا می رفتند. یعنی خراسان میقات اهل خراسان، اصولا میقات این طرف، از عقیق است وادی العقیق است. یک چیز دیگر اسم دارد، مال میقات اهل بصره و اهل خراسان، که چند مرحله مسلخ و غمر و اینها چند تا مرحله دارد، وادی العقیق است به نظرم. توی عراق است، یعنی از عراق که وارد همین حجاز می شویم، وارد حجاز که می شویم آنجا است.

من حتی یک سفری که از بغداد حج مشرف شدم، نفهمیدم حالا آن خلبان چه گفت، یک عده هم از آقایان سنی ها از این افغانی ها و غیر افغانی مال قندهار و اینها در هواپیما بودند. یک چیزی گفت حالا عربی می فهمیدم اما حواسم نبود، دیدم آقایان بلند شدند همان جا احرام بستند، توی هواپیما و لبیک گفتند. معلوم شد روی وادی عقیق رسیده هواپیما. از آن بالا اعلام کرد که ما روی ما وادی عقیق هستیم، روی میقات رسیدیم، از همان جا شروع کردن به احرام بستن. احرام اینها غالبا از آنجا بود.

علی ای حال این هم یک نکته ای است عرض کردم اینها نکاتی است که مطرح نشده است. یعنی این شاید سر رشته ای بدهد که چرا این روایات مورد قبول قمی ها نشده است. چون الان توضیح دادیم کاملا واضح است که مرحوم کلینی و حتی احتمالا ابن ولید و صدوق این روایت را نیاوردند. و به حسب ظاهر هم خب روایت سندش معتبر است به قول ما، موثق است به قول آقایان.

احتمال دارد که خدای ناکرده در تحمل حدیثش فعلا چیزی نمی گویم، نمی خواهم الان فعلا جزم پیدا بکنم. اما یک مقداری، این جاهایی که سعد بن عبدالله عن احمد است، آن واضح است؛ چون سعد رفته کوفه. این جاهایی که محمد بن احمد صاحب نوادر

الحکمه، البته این هم هست، خوب دقت بکنید، ابن الولید استثناء کرده، عده‌ای از روایات کتاب نوادر الحکمه را، اینها را استثناء نکرده است. روایاتی که توش احمد بن الحسن است استثناء نکرده است. دقت کردید؟

لذا می‌گویم من شاید آن کسی که خبیر فن است و در قرن چهارم بوده، استثناء، بنده بخواهم در قرن پانزدهم یک چیزی بگویم خلاف ایشان کار مشکلی است. غرض آن که ابن الولید در قرن چهارم استثناءش را مطرح کرده که عرض کردم معظم علمای بعدی ما حتی بغدادی‌ها مثل ابن نوح، مثل نجاشی، اینها قبول کردند استثناءات ابن ولید را، ایشان را استثناء نکرده است. غرض حواس ما جمع است. یعنی خیال نکنید ما فقط اشکال می‌کنیم. مرحوم ابن الولید این طائفه از روایات را استثناء نکرده، مضافاً اینکه در کافی هم هست. همین روایتی که از احمد باشد.

علی‌ای حال این نکاتی بود که چون کمتر گفته می‌شد راجع به کتاب عمار، انشا الله تعالی اگر جمع آوری بشود در یکجا روایات عمار کلا، چه آنچه از این کتاب است چه غیر کتاب، فواید دیگری پیدا خواهد شد.

عرض کردم که این روایت هست سئل عن عمل السلطان، عن ابی عبدالله علیه السلام سئل عن عمل السلطان، احتمال دارد که

س: دیگر احتمال وجاده بودن منتفی می‌شود با عدم استثناء

ج: نمی‌دانم.

س: خیلی نمی‌شود روی آن حساب کرد

ج: نه آن شاید مثلاً احتمال وجاده هست، اما می‌گوید مثلاً نسخه خوبی در اختیارش بوده. مثلاً ممکن است. ابن ولید استثناء نکرده

شاید روی این جهت. به هر حال ابن ولید استثناء نکرده، احمد بن حسن جزو مستثنیات نیست.

احمد بن الحسین هست، احمد بن الحسن نه. احمد بن الحسین پسر حسین بن سعید است.

عن ابی عبدالله علیه السلام سئل، این هم یک بحث کبروی است که چون این کتاب به نظر ما کتاب فقهی بوده، شاید مثلاً همه‌اش را

خودش از ابی عبدالله (ع) نشنیده، برایش نقل کردند. چون اینجا هم سئل دارد. عن عمل السلطان یخرج فیہ الرجل قال لا، دنبال کار

س: در مقنعه صدوق هم هست. این روایت در مقنعه

ج: فالبیعت؟

س: بله

ج: متن کامل؟ بخوانید

س: همین روایت است فقط به جای و لا یأکل دارد علی شیء یأکل.

دارد سئل عمار الساباطی ابا عبدالله علیه السلام عن عمل السلطان یخرج فیه رجل قال لا الا ان لا یقدر

ج: اما در فقیه نیاورده، مثل همان روایتی که دیروز عرض کردیم.

س: ذیل باب دخول فی عمل السلطان

ج: در آنجا آورده، بله معلوم می شود که... البته این جا که نسخه ای که ما داریم، سئل عمار الساباطی نیست. سئل عن عمل السلطان.

خود عمار سوال نکرده است.

عرض کردم روایت را ابن ولید استثناء نکرده، این را قبول کردم. شاید صدوق هم روی همین جهت آورده است. ابن ولید روایت احمد را استثناء نکرده است. یعنی ما این قواعد کلی گفتیم، مطلبی گفتیم، به همان قواعد می خورد. اما شاید شخصا قبول نداشته توی فقیه نیاورده است.

چون ما عرض کردیم مرحوم صدوق عمل به مشایخ قم و اقوال مشایخ می کند، اما بعضی جاها هم خودش نظر می دهد. این طور نیست که حتما نظر مشایخ باشد.

قال لا الا ان لا یقدر علی شیء و لا یأکل و لا یشرب و لا یقدر علی حيلة، عبارت خیلی سلیس عربی نیست. واضح است که کمی ابهام دارد.

فان فعل فصار فی یده شیء فالبیعت بخمسه الی اهل البیت، البته همین طور که گفته شد، روایت در مورد حقوق است. ربطی به جوایز ندارد مگر اینکه مطلقا بگوییم این مطلب این طور بوده است. آن وقت این مطلب می ماند که چرا اصحاب مثلا عمل نکردند همین طور که عرض کردم احتمال دارد و العلم عند الله، که حالا بعد انشاء الله چون دیگر امروز نمی رسم اگر بخواهم این را شرح بدهم امروز نمی رسم. احتمال دارد که اصحاب این مسئله را جنبه حکم ولایی فهمیده باشند. این مطلب کمی الان ابتدئا سخت است بعد انشاء الله توجیه بعدی اش را عرض می کنم.

عرض کنم که راجع به این مسئله یک روایت به اصطلاح نسبتاً مفصلی است مال ابی الحسن مسترق ضریر، این را در این کتاب جامع الاحادیث، صفحه ۳۵ آورده است. از خراج و جرایح هم نقل کرده، روی عن ابی الحسن، سند هم ندارد. اینجا هم یک قصه البته مسترق، از رقت است، باب استفعال است، کسانی که مثلاً امروزه هستند عده‌ای به اصطلاح ما می‌گویم مداح، خیلی مثلاً با رقت می‌خوانند و منشأ اشک و گریه و اینها می‌شوند، اصطلاحاً مسترق می‌گویند. المسترق الضریر احتمالاً مثلاً به صدای مثلاً لطیفی می‌خوانده که منشأ رقت قلب و اشک بوده است.

کنت یوما فی مجلس، بعد یک قصه‌ای را نقل می‌کند و بعد هم یک کسی آمده در قم و بعد قصه مفصلی است، بعدش هم آن مثلاً گیر می‌کند توی بیابان و یک آقای پیدا می‌شود و به او می‌گوید شما اینجا چرا آمدی؟ بعد می‌گوید چه کار بکنم؟ بعد می‌گوید اگر پول گرفتی خمسش را بده. اینجا و بعد می‌گوید آدمم بغداد و فراموش کردم و بعد کسی از طرف به اصطلاح محمد بن عثمان عمری آمد، جائتی فی من جائتی، محمد بن عثمان، نه از خود محمد، بعد محمد بن عثمان گفت که آن آقا گفته بود خمس را بده، بده، شما پرداخت کن. خب این خیلی سند روایت غیر واضح است و

س: ۳۶:۲۴

ج: بله، به همان مضطرب می‌خورد.

علی ای حال فعلاً اثبات مطلب با آن روایت خیلی مشکل است.

از روایات دیگری که مرحوم آقای بروجردی در ذیل، یعنی در این کتاب در ذیل اینجا آمده، انی کنت ولیت البحرین، من را ولایت بحرین دادند، عرض کردم بحرین در اصطلاح شامل این منطقه قطیف و احساء و اینها هم می‌شده است. خود این جزیره، چون حدود سی و دو سی و سه جزیره است. جزیره اصلی اوال است اسمش که الان بحرین به همان می‌گویند. عده زیادی، الان سه چهارتا شده، جمع کردند با همدیگر جزایر را متصل کردند. لکن بحرین یا احساء یا لحسا شامل همین شهر و قطیف که بندر است و دمام و قطیف و تا خود احساء که نزدیکش است اینها را می‌گفتند.

الغوص فاصبت، من مسئول به اصطلاح آن غوص و آنهایی که از دریا، فاصبت اربعمائة الف درهم، ۴۰۰ هزار درهم درآمد من بود. و قد جئتک بخمسها ثمانین الف درهم؛ البته این روایت را ایشان در اینجا آورده، و کرهت ان احبسها عنک و ان اعرض لها و هی حقک الذی جعله الله تبارک و تعالی لک فی اموالنا فقال او ما لنا من الارض و ما اخرج الله منها الا الخمس یا ابا سیار، حالا بله، یا ابا سیار ان الارض

.....
کلهما لنا الی آخر حدیث. البته اینجا معلوم نیست این ولایت البحرین الغوص ایشان زده به از طرف دولت و کارمند دولت و اینها. شاید ایشان می گوید من رفتم در بحرین غوص انجام دادم خودم. نه اینکه از طرف دولت. یعنی چون بحرین الانش هم الان خیلی ضعیف شده، سابقا می رفتند نزدیک جزیره خیلی لؤلؤ به اصطلاح از دریا در می آوردند. معروف بود دیگر لؤلؤ بحرین.

علی ای حال ایشان می خواهد بگوید که من آنجا اموال زیادی را از غوص، آن وقت غوص خودش خمس دارد. اصلا این ربطی به اموال حکومتی ندارد. به نظرم کلمه ولایت البحرین این منشأ شده خیال کردند کارمند مثلا، من کارمند دولت، نه

س: مسئول غوص بوده

ج: شاید مسئول غوص، به هر حال از راه غوص، ظاهرش که از راه غوص نه حقوق دولتی. این اربعمائه درهم، ظاهرا از غوص است، از خود

س: شاید متولی صرف غواصان بوده

ج: خلاف ظاهر است. فاصبت بها اربعمائه

به هر حال بعید است والا نکته خاصی نداشت، می گفت ان ولایت البحرین حالا غوص یا غیر غوص

س: آقا آن روایت دیگری است ظاهرا کلمه بحرین در این روایت نیامده

ج: چرا، هان، انی کنت ولایت البحرین در بعضی از نسخش بحرین است. الغوص. بحرین هم دارد. چرا.

س: کافی غوص و بحرین دارد

ج: بله، کافی غوص و بحرین دارد.

علی ای حال روشن نیست برای ما که این روایت مربوط باشد به به اصطلاح، در یک روایت دیگر دارد قصه الباع اسدی ولدی البحرین فافاد سبعمائة الف دینار و دواب و رقیقا، اینجا غوص توش ندارد. افاده درآمد، معلوم نیست این درآمد همه از دولت بوده است. چون رفته آنجا والی بوده جمع کرده اموال. حالا نصفش دزدی، ...

قال فحمل ذلک کله حتی وضعه بین یدیه ابی عبدالله، این هم به نظرم کمی معلوم نیست که دواب را آورده جلوی حضرت مثلا شتر و گوسفند را آورده در خانه حضرت جلوی حضرت گذاشته.

فحمل ذلک کله حتی وضعه، مال باید مرادش باشد. آن هفتصد هزار دینار. البته هفتصد هزار دینار هم خیلی پول بود، چون عین طلا بود، خیلی پول بود. فحمل ذلک کله حتی وضعه، حالا این درهم بود، این هم چهارصد بود، آن خیلی بعید است، دینار خیلی بعید است. حتی وضعه بین یدی ابی عبدالله ثم قال انی ولیت البحرین، بله، لبنی امیه و افت کذا و کذا، این افت من استفاده کردم، این معنایش این نیست که بنی امیه به من شهریه دادند. این شهریه بنی امیه باشد. اصلاً چنین شهریه‌ای معقول نیست. هفتصد هزار درهم.

وعلمت ان الله تعالى لم يجعل لهم من ذلک شیء و انه کله لک، این اموالی که من جمع کردم، احتمالاً مثلاً می‌خواسته توبه بکند، تازه اینجا دارد قد قبلنا منک و وهبناه لک و احللناک منه، خمس هم نگرفتند. این ربطی به خمس ندارد. نوشته همه را آوردم این اموالی است که من در زندگیم، در زمان بنی امیه بودم، درآمد این است، خدمت شما.

در یک روایت دیگری هست قال لابی عبدالله مفضل، جعلت فداک قد تری مکانی من هولاء القوم، احتمالاً چون حضرت صادق(ع) عرض کردیم یکی از مشکلات حضرت صادق(ع) که هیچ کدام از امام‌ها علیهم السلام به این مبتلا نبودند، حضرت صادق(ع) هم زمان بنی امیه را درک کردند، از ۱۱۴ که رحلت پدر بزرگوارشان است تا یعنی غیر از زمان بنی امیه، تا ۱۲۰، ۱۲۱ خب کوفه نسبتاً آرام بود. با آمدن زید این حرکت انقلابی در کوفه شروع شد. خب خواهی نخواهی روی شیعه هم تأثیرگذار بود که باید قیام مسلحانه کنیم، چنین کنیم، چنان کنیم، از ۱۲۱ هم تا ۱۳۲، این ده سال که کوفه در حال هیجان و اضطراب و انقلاب و این حرفها بود. ۱۳۲ هم که بنی عباس سرکار آمدند، حدود یازده سال، اینها را هم حضرت درک کردند. با آمدن ابو العباس صفاح، اولین شخصی که از بنی عباس هست، این با امام صادق(ع) خوب بود. نه با امام صادق(ع)، کلاً با کسانی که در راه بنی عباس بودند خوب بود. با بنی امیه بد بود. شروع کرد خیلی از آنها، خوانخواه به او می‌گفتند، خونریز دیگر از بس از بنی امیه کشت.

تا چهار سال، ۱۳۶، از ۱۳۶ منصور سرکار آمد، این به خلاف برادرش، شروع کرد به قول اصطلاح امروز انقلاب بچه‌های خودش را می‌خورد، شروع کرد به تصفیه داخلی، به خلاف آن برادر که بنی امیه تصفیه کرد، ابو مسلم خراسانی را کشت، عمویش بود فلان، عده‌ای که با تا دیروز در خود خط اینها بودند برای مبارزه با بنی امیه، همین‌ها را شروع کرد به تصفیه کردن، یکی هم حضرت صادق سلام الله علیه. علی ای حال تا رسید به شهادت حضرت صادق(ع). امام صادق(ع) در کل این دوران بوده است. این که مفضل می‌گوید قد تری مکانی من هولاء القوم، حالا من نمی‌دانم این در زمان بنی عباس مفضل گفته، چون مفضل طول زندگی امام صادق(ع) با امام صادق(ع) بود. حالا اوایل جوانی‌اش شاید نبوده، اما طولش بود، تا رحلت امام صادق(ع). مفضل بین دقیقاً نمی‌دانیم بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ فوت کرده؛

یعنی زمان موسی بن جعفر(ع). و از مفضل در زمان موسی بن جعفر(ع) ما معلوماتی نداریم. همین مقدار، این همه راجع به مفضل صحبت کردیم، همه اش مال همان ایام انقلاب و بغداد و سرو صداها و این حرفها.

بعد دیگر ایشان ظاهرا گوشه نشین می شود در زمان موسی بن جعفر(ع). فقط دارد که آمد مدینه با موسی بن جعفر(ع) بیعت کرد و برگشت. همین مقدار را ما داریم. بقیه اش را دیگر نداریم.

علی ای حال الان نمی دانم قد تری مکانی من هولاء القوم بنی امیه مراد شیخ است یا بنی عباس؟ با هر دو بوده. قال لی انظر الی ما اصبت به فعد علی اصحابک ان الحسنات یذهبن السیئات، که این خمس هم توش ندارد. احتمالا مرحوم شیخ طوسی بین سه تا مضمون را جمع کرده، روشن شد؟ آن مضمونی که می گوید خمس بدهد، آن مضمونی که می گوید فعد به علی اصحابک، به برادران ایمانی کمک بکن. آن مضمونی که می گوید ما به توبخشیدیم خودت برو تصرف بکن. این سه تا روایت است.

لذا عبارتی را که شیخ خواندیم من عرض کردم آن وقت حالا ایشان خواندند من خودم یادم آمد، گفتم احتمالا شیخ چون ما روایتی که سه تا را داشته باشد نداریم. سه تا روایت جداگانه است. احتمالا شیخ آمده گفته خب همین کار را بکنند. خمس هم بدهد، به برادران ایمانی هم کمک بکنند، یک مقدارش هم خودش مصرف بکنند.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین